

# هنر عامه و زوال تجربه انسان‌شناختی در ایران



بازی‌های نمایشی

ابوالقاسم انجوی شیرازی

امیرکبیر

۱۳، گنجینه فرهنگ مردم - ۴

کتاب بازی‌های نمایشی چون آثار دیگر انجوی شیرازی، مجموعه‌ای از آیین‌ها و نمایش‌های محلی را برگزیده است و تعریف و شرح آنها را در شکل وسیع خود به یاری کسانی که به کمک رادیو مخاطب انجوی در روستاها بوده‌اند، تهیه کرده است. انجوی نام آنان را همیاران می‌نامد و این اصطلاحی است که امروزه هنوز در مجموعه‌هایی که نگاه سنتی دهه‌های قبل نسبت به فرهنگ عامه را دنبال می‌کنند (فصل نامه فرهنگ و مردم صدا و سیما) از آن استفاده می‌شود. جالب است که در این روش که در برخی از آثار دیگر نیز از آن بهره برده شد (افسانه‌های شمال و...) فردی در میدان از مردم سوال کرده و سپس آن را برای مسئول برنامه‌ای رادیویی یا یک محقق ارسال می‌دارد. اگرچه روشی که انجوی از آن سود جست خطر بازتولید اطلاعات

بازی‌های نمایش اثری است از قصه‌پژوه و فرهنگ عامه‌شناس پیشگام ایرانی ابوالقاسم انجوی شیرازی، که ستایش بسیاری را همواره به کارهای خود حتی پس از مرگش برانگیخته است. اما این جستار می‌کوشد تا چالشی را پیش پای کوشش‌هایی نهد که اگرچه ارزش فراوانی دارند اما از منظر بررسی تاریخی، خود حامل گفتمان و چارچوب ویژه‌ای‌اند که آگاهی آکادمیک و امروزمین ما نسبت به فرهنگمان با همه‌ی سستی یا قدرت علمی و انتقادی‌اش به آنان باز می‌گردد. در این میان از میان همه‌ی آنان که بررسی فرهنگ عامه را موضوع مطالعه‌ی خویش ساخته‌اند این مقاله، یکی از قوی‌ترین‌شان یعنی انجوی شیرازی را انتخاب کرده است. انجوی شیرازی خود بر انگیزاننده‌ی موجی از مطالعات وسیعی شد که محققان بسیاری را به موضوع و بحث فرهنگ عامه جذب کرد.

را به عنوان یک مشکل روش‌شناختی دربرداشته است اما موضوع این مقاله، بسیار مهم‌تر از مشکل روش‌شناختی مطالعات فرهنگ عامه در ایران است. چندی است این موضوع مطرح شده که انسان‌شناسی در ایران قصد دارد موضوعات فولکلوریک و فرهنگ عامه‌ای را تبدیل به یک امر انسان‌شناختی کند و رشته‌ای را به نام فولکلور به رسمیت نشناسد. اما واقعیت در این میان چیست و انسان‌شناسی یا مردم‌شناسی چه موقعیتی را در مقایسه با دانش فرهنگ عامه و مطالعات آن در ایران اشغال می‌کنند؟ موضوع جالب درست از جایی می‌آغازد که نگاهی

به موضوعات فولکلور در ایران بیافکنیم و آن را مورد بررسی قرار دهیم. در اینجا به جای یک بحث کلی، با تمرکز بر اثر بازی‌های نمایشی موضوع و مجادله یاد شده را مورد بحث قرار خواهیم داد.

فولکلور آن‌چنان که در آثار انجوی شیرازی مشاهده می‌کنیم برخی از مهم‌ترین آیین‌های ایرانی را دربر دارد: آیین‌های جوامع روستایی، شهری، آیین‌های قومی، ملی، محلی و دینی. این آیین‌ها چگونه ثبت شده‌اند و چگونه مورد بحث قرار گرفته‌اند؟ آیین‌های مورد بحث در ادبیات فرهنگ عامه‌شناسان ایرانی از بافت اجتماعی، اقتصادی، و دینی خود جدا شده‌اند، در این آثار با یک روش قوم‌شناختی در ثبت وقایع میدانی آن‌چنان که مالینوفسکی، موس، استروس، داگلاس، گیرتز، ترنز، و... آیین، اسطوره، حماسه و روایت را در ارتباط با تمام اجزای زندگی مردم مورد بررسی قرار داده‌اند روبه‌رو نمی‌شویم. در گزارش انسان‌شناسان از میدان،

تمام اجزا ثبت و روایت می‌شود و این در حالی است که روش قوم‌نگاری در انسان‌شناسی به روش‌هایی چون چند قوم‌نگاری، مصاحبه با گروه متمرکز و مرجع و... تبدیل شده است. این واقعیت است که می‌تواند اسباب طرح این نظریه باشد که گفتمان فرهنگ عامه (فولکلور) حتی بر مطالعات انسان‌شناسی در ایران سایه انداخته است و گذشته از استثنائاتی نمی‌توان به آثاری دست یافت که پیش از انقلاب اسلامی، اهمیت بافت اجتماعی، اقتصادی، و دینی و... آیین‌ها و... را در یافته باشند. این ضعف تنها متوجه کسانی نیست که نام فرهنگ عامه‌پژوه یا فولکلوریست داشته‌اند بلکه حتی در میان انسان‌شناسان، نگاه فرهنگ

عامه‌ای به وقایع میدانی و فرهنگی به آنجا می‌انجامد که در یکی از مقالات مجله فرهنگ و هنر با موضوع چهارشنبه سوری، انسان‌شناس حتی متوجه پسر بودن بازیگران نمایش آیین‌های پیشواز از نوروز نمی‌شود. بدیهی است ذکر این نکته که تحلیل آیین، بیش و پیش از هر رشته‌ی دیگر در انسان‌شناسی صورتی درخشان و یگانه و کامل یافته است و بخش مهمی از درک ساختار ذهن و فرهنگ انسان به یاری آیین و در چارچوب آن، مدیون انسان‌شناسان جهان است.

اما آنچه از آن سخن رفت به چه وضعیتی در مطالعات ایرانی و درک

علمی و آکادمیک ما از فرهنگ ایرانی و ابعاد آن چون هنر، بازی و آیین منجر شد؟ من آن را در اینجا زوال تجربه‌ی انسان‌شناختی زندگی مردم ایران در دهه‌های گذشته می‌نامم. به واقع ما بخش مهمی از فرصت تاریخی خود را برای درک ساختار فرهنگ ایرانی و ذهنیت و ساختارشناختی ذهن انسان ایرانی در دهه‌های گذشته از دست داده‌ایم. این تنها سایه‌ی فولکلورشناسی و تولیدات ساده‌ی آن نبود که روش و نگرش انسان‌شناختی را به محاق برد بلکه در جایی دیگر، فرهنگ و زبان‌های باستانی با کمترین توجه به انسان‌شناسی خود را بر جای انسان‌شناسی نشاناند و بر جای انسان‌شناسی چون اشتروس، مالینوفسکی، گیرتز و... که مطالعات آنان، ساختار آیین‌ها را به عنوان یک امر اجتماعی آشکار می‌ساخت، زبان‌شناسی چون دارمستتر، هنینگ و... جایگزین شدند. هر چند نمی‌توان منکر جایگاه برجسته‌ی اسطوره‌شناسان بزرگی چون مهرداد بهار و

دین‌پژوهان یگانه‌ای چون استاد پورداوود شد و تلاش و عشق شگفت‌آور آنان را نستود اما با مروری بر آثار پدر اسطوره‌شناسی و دین‌پژوهی ایرانی آنجا که وارد مقوله‌های انسان‌شناختی چون آیین می‌شوند، ضعف فقدان مطالعه و رویکرد میدانی، خود را نشان می‌دهد. به این ترتیب در حوزه‌ی مطالعات آیینی و اسطوره‌شناختی نیز، گفتمان مسلط دیگری بر جای انسان‌شناسی نشست تا محققان ایرانی به مطالعه‌ی آیین‌ها بدون رجوع به میدان بپردازند. آنان اهمیت روش قوم‌نگاری را فراموش کردند و از آیین‌ها بدون درک میدانی به مثابه تجربه‌ای متنی سخن گفتند. چه کسی می‌تواند آیین را مورد بحث قرار دهد اما دیدگاه‌های ون ژنپ در



مورد آیین‌های گذار، دیدگاه‌های استروس در خصوص ساختار پیچیده‌ی ذهن اساطیری، دیدگاه‌های ترنر در بازتعریف وضعیت گذار و... را مطالعه نکند؟ آیا مطالعه‌ی آیین و عناصر دیگری که مطالعات فولکلوریک در ایران مدعی آن است، بدون روش اتنوگرافیک ممکن است؟

حال به طور فشرده نگاهی به کتاب انجوی شیرازی می‌افکنیم تا کاستی‌های فقدان روش و نگرش انسان‌شناختی را در کار او نشان دهیم.

در اغلب توصیف‌های انجوی با چنین الگویی از تعریف موضوع کتاب یعنی بازی‌های نمایشی رو به رو می‌شویم:

"یکی از بازی‌های دو نفره‌ای که در عروسی‌ها و مهمانی‌ها درمی‌آورند، بازی "خاله ستاره" است" (ص ۳۵)

یکی از بازی‌های بسیار جالب و دیدنی خنده‌آور که در مجالس عقد و عروسی در می‌آورند، بازی "فاطمه خانم" است. " (ص ۴۲)

"در مجالس عروسی و مهمانی، عده‌ای زن دور هم جمع می‌شوند و این بازی را که جنبه‌ی خیلی خصوصی دارد، درمی‌آورند" (بازی مورچه داره) (ص ۵۴)

جالب آن است که در مورد بازی‌هایی چون "آیچی گل بهاره" (ص ۵۷) "مورچه داره" (ص ۵۴) که شکلی کاملاً زنانه دارد و مردان را به آن راهی نیست، شیوه‌ی جمع‌آوری اطلاعات مشخص نیست. انجوی در خصوص بازی "گل گندم" اشاره می‌کند که این بازی را در "اغلب عروسی‌ها و جشن‌ها بازی می‌کنند." یا در خصوص بازی "بشکن بشکنه" (ص ۸۱) اشاره می‌نماید که این بازی را در عروسی و ختنه‌سوران و سورهایی از این قبیل درمی‌آورند. اما هرگز جزئیاتی از بافت اجتماعی این آیین‌ها مطرح نمی‌شود. گویی اشکال اجرای این بازی‌ها چون سنگ یا آهن ثابت است و از بافت خود تأثیری نمی‌پذیرد! بر این اساس آیین و بازی پدیده‌های پویا و زنده‌ای نیستند و از موقعیت و بستری که در آن واقع شده‌اند، تأثیر نمی‌پذیرند. به این ترتیب هرگز تبیینی برای تغییرات چهارشنبه‌سوری ایرانی یا بازی رقص ارواح سرخ‌پوستان امریکا نمی‌توان یافت! شاید به همین دلیل است که در مورد بازی‌هایی چون "کیه کیه در می‌زنه" (ص ۹۳) یعنی آن دسته از بازی‌هایی که هیچ مردی را به آن راه نمی‌دهند، اطلاعات و جزئیاتی که به تحلیل بازی نمایشی منتهی شود، وجود ندارد.

اما رهاورد تسلط گفتمان فولکلور بر موضوعاتی چون آیین، بازی‌های آیینی و نمایشی در آثاری چون آثار انجوی شیرازی چیست؟ در این نوع آثار موضوع مورد مطالعه بدون توجه به مفهوم زمین، زمان و مکان ضبط می‌شود. به این ترتیب موضوع مورد مطالعه به یک "متن" بدون "بافت" تقلیل می‌یابد. آیا روابط خویشاوندی، قومی، زیر ساخت اقتصادی در شکل اجرای آیین، فهم عمومی آن، نقش افراد و... تأثیری ندارد؟ به این ترتیب در این نوع مطالعات به واقع متن، ثابت، منجمد و فاقد پیوند با بافت است. به این دلیل این نوع مطالعات در شناخت فرهنگ ایرانی نه بینشی عمیق و ژرف‌انگر آن‌گونه که انسان‌شناسی با توصیف کامل ارتباط متن و بافت و عناصر زمان و مکان به وجود می‌آورد، بلکه بینشی سطحی را با خود به همراه دارند. در این نوع از مطالعه‌ی فرهنگ، نگاه تحلیلی و انتقادی یا شکل نخواهد گرفت یا در سطح باقی خواهد می‌ماند.

در توصیف بازی "خاله رورو" از زبان انجوی می‌خوانیم: "یکی از معروف‌ترین بازی‌های نمایشی رایج و خانگی که در اغلب شهرها و آبادی‌ها رواج دارد، بازی خاله رورو یا خاله مومو است. این بازی را زنان خوش سر و زبان و زنده دل در مجالس مهمانی، عروسی و ختنه‌سوران و البته دور از چشم پسران و مردان درمی‌آوردند" همه توصیف‌های کتاب بدون تجربه میدان و جزئیات آن در کتاب شکل گرفته است. در این توصیف اصل تجربه‌ی مستقیم محو و حتی نابود شده است و ما در نگاهی به دوره‌های یاد شده تنها با تجربه‌ای فولکلورستی روبه رو هستیم و زوال تجربه‌ی انسان‌شناختی را شاهدیم. کافی است نمونه‌هایی از این نوع را با آثار علی بلوکباشی در قالی شوپان مشهد اردهال، تجارب میدانی فرهادی در ثبت آیین‌ها و وقایع هم‌یاری، تجارب درویشی در ثبت آیین‌های موسیقایی شفای مقدس در جنوب ایران (زار)، و حتی تجارب انسان‌شناختی روان‌شناسانی چون ساعدی (اهل هوا) به عنوان نمونه‌های موفق اما به شدت معدود و محدود مقایسه کنیم تا مفهوم کاملاً انتقادی "زوال تجربه‌ی انسان‌شناختی" در ایران را مورد توجه قرار دهیم.

جالب آن است که استیلای تفکر فولکلورستی در حوزه‌هایی که نخست باید از منظر انسان‌شناختی مطالعه شود به آسیب‌های دیگری انجامید و از این میان می‌توان به روش مردم‌نگاری‌های دهه ۶۰ تا ۸۰

برخی از مراکز تحقیقی اشاره کرد. در این روش این بار مفهوم "زمان: فراموش شد و مکان به عنوان عاملی منفک از زمان تلقی گردید. بر اساس این روش شناسی غلط "مکان" عاملی ثابت تلقی گردید و تاثیر فصل‌های اقتصادی و آیینی در آن نادیده ماند. این آسیب، ناشی از عدم درک انسان‌شناختی مفهوم "فضا" بوده است. شاید بتوان این مجادله را در اینجا مطرح کرد که این روش شناسی محصول تسلط روش شناسی شایع مطالعات فولکلوریک در ایران بر مطالعات انسان‌شناسی است. تنها روشی که در طی این سال‌ها مطالعات فرهنگ عامه ایران به منظور علمی نشان دادن خود بر آن تاکید کرده است، ثبت روایت‌ها و نسخه‌های متفاوت یک قصه یا بازی و... بوده است." از این بازی بر روی هم یازده روایت در دست دارید که چهار روایت آن از همدان و مابقی از شهرها و آبادی‌های دیگر است و جملگی در مضمون و محتوای بازی وحدت دارند و بازی بر گرد یک مطلب می‌چرخد. لیکن در گفت‌وگوها متفاوت‌اند و از لحاظ علمی می‌بایست عموم روایات ضبط شود که تنها به یک روایت بسنده شده "آنچه انجوی شیرازی در این جملات مطرح می‌دارد از منظر انسان‌شناختی کافی نیست و نمی‌تواند به تنهایی جور علمی‌تر شدن یک مطالعه را بکشد. چرا که برای مثال هر قصه یک پدیده آستانه‌ای است و معنای روایت آن متأثر از بافت و زمینه‌ی اجرای آن تغییر خواهد کرد.

بازی‌ها، نمایش‌های مردمی، آیین‌های نمایشی و... همگی با زندگی مردم و فراز و نشیب و فصل‌های متفاوت آن در ارتباط‌اند. بستر هنر عامه، زندگی و باورها و اعتقادات مردم است. چگونه می‌توان به تحلیل تعزیه بدون توجه به عناصر بافت آن، حس هم‌آیی مردم، تعبیر آنان از تاریخ و مفهوم زمان و... دست یازید؟

اینجاست که می‌توان مهم‌ترین راه درک و تحلیل هنر عامه در اشکال مختلف آن را درک آن به مثابه‌ی یک تجربه زنده و انفکاک‌ناپذیر از بستر اجتماعی‌اش دید. چگونه می‌توان فوتبال ایرانی را بدون حضور در بافت اجتماعی و اقتصادی آن درک کرد؟! به نظر می‌رسد که در اینجا فقدان تفکر انسان‌شناختی، از کف دادن زندگی‌های اجتماعی نسل‌هایی است که دیگر راهی برای درک آنان در دهه‌های گذشته وجود ندارد. ما امکان دستیابی انسان‌شناختی به نسل‌های قدیمی خود را که در دهه‌های سی، چهل و حتی پنجاه می‌زیسته‌اند، نداریم. دستیابی ما

به تجربه‌ی زندگی این نسل‌ها، یک دستیابی ادبی و شاید هنری در قالب فیلم، رمان و شعر است! آنچه در خصوص جنگ تحمیلی عراق بر علیه ایران به دلیل غفلت محققان انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی ایران در پس از انقلاب در چشم اندازی دیگر قابل اشاره است. ما به تهیه گزارش‌های اتنوگرافیک از دفاع ایرانیان در برابر دشمن و زندگی دوره‌ی دفاع مقدس مردم نپرداختیم، فرازهای درخشانی از مقاومت و گذشت که اکنون تنها می‌توان به سراغ بازنمودهای آن در قالب خاطره و تاریخ شفاهی رفت. چند گزارش مستقیم و مستند از عروسی‌ها، سوگ‌ها، نقالی‌ها، و حتی معروف‌ترین آیین‌های ایرانی چون نوروز آن‌گونه که گیرتر جنگ خروس بالی‌ها را مو به مو و در یک هم زمانی و هم مکانی و هم موقعیتی کامل توصیف کرده است از دهه‌های پیشین جامعه‌ی ایرانی وجود دارد؟ متأسفانه اگر چه امروزه بر تعداد انسان‌شناسان ایرانی افزوده شده و رشته‌های دیگری چون جامعه‌شناسی خود را در روش و نگرش با یک رویکرد میان رشته‌ای همسایه‌ی انسان‌شناسی کرده‌اند اما هنوز گفتمان فولکلور، زبان‌های باستانی، و... بر موضوعات انسان‌شناسی چیرگی می‌یابند و انسان‌شناسی ایرانی، موقعیت خود را آن‌گونه که باید به دست نمی‌آورد.

این نوشته‌ی کوتاه به قصد کوچک انگاشتن نقش و تلاش محققان برجسته و از جان گذشته‌ای چون انجوی شیرازی و استاد بهار و پوردوود نبوده است. آنان نقش یگانه‌ی خود را با تمام ایمان و اعتقاد سترگشان ایفا کردند. باری گاه جبر تاریخ در معنای زمینی آن که ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی عصر را دربر دارند مهم‌ترین شکل‌دهندگان به گفتمان‌های مسلط علمی و اجتماعی می‌شوند. جامعه‌ی ما می‌باید گام‌هایی سریع‌تر در پیشرفت علوم انسانی خود بردارد. انسان‌شناسی ایرانی، گفتمان مسلط مطالعات فرهنگی جامعه ما در دهه‌های پیش نبوده است، عصر پهلوی برای مطالعات انسان‌شناسی ایرانی عصر تجربه‌های از دست رفته است و اما امروز راهی جز تعمیق درک خویش از جامعه خود و فرهنگ و هنر آن به یاری انسان‌شناسی نداریم. انسان‌شناسی تصویر واقعیت را جز به جز پیش چشم ما می‌نهد، انسان‌شناسی راوی تجربه‌های مستقیم است و نه بازنموده شده.